

جام زهر اتمی

من تو دهن آمریکا می زرم، جنگ جنگ تا پیروزی و شعارهایی از این قبیل که امام راحل مد کرده بود باعث شد که ایران با صدها هزار قربانی جنگی از جمله جانبازان موجی و شیمیایی، و اقتصادی از هم گسیخته روبرو شود. در عین حال، برخی شعارهای ضد امپریالیستی-استعماری از قبیل نه شرقی، نه غربی، توانست رژیم می که نه توانایی مدیریت کلان داشت و نه همخوانی در جامعه بین المللی و دستانش تا مفرغ آغشته بخون جوانان وطن بود را سرپا نگهدارد. البته امروزه جو 180 درجه چرخیده است؛ اگر آنزمان 1 درصدی ها بودند که به این رژیم نه می گفتند، امروزه یک در صدی بیش نیستند که به رژیم آری می گویند. اما این یک در صدی ها باهم تفاوتی ماهوی و استراتژیک دارند. رژیم جمهوری اسلامی می توانست با قلع و قمع آن یک در صدی ها به بقای خود ادامه دهد؛ حال آنکه بدون این اندک هوادار باقیمانده نمی تواند لحظه ای به تداوم جو اختناق ادامه دهد.

بخش قابل توجهی از رژیم پس از نوشیدن جام زهر آتش بس، ریزش کرد که نتیجه این ریزش و توهم زدایی را بخوبی در نمایش های انتخاباتی رژیم مشاهده می کنیم، و این خودزنی به آن حد رسیده که آقار و عیدی و گنجی و باقی و نوری هم به آرمان های امام ساخته شان شک کرده و به نقد ایدئولوژیک می پردازند.

واقعیت حکم می کند که رژیم بایستی بقای خود را در تمام جهات- مخصوصا پس از ورود آمریکا به خاک عراق، جنبش مردمی در 20 خرداد امسال، و بحران روزافزون درونی، در الویت قرار دهد. برخلاف دوره خلیفه اول جمهوری اسلامی، که امام هنوز راحل نشده بود و حرفش حرف آخر بود، خلیفه دوم آن برای لازم را ندارد و نتیجتا مجبور است که به نیروهای هار و سرکوبگر بسیجی و پاسدار تکیه کند. امام راحل که تا اواخر عمرش حتی توانسته بود حسینعلی منتظری را هم بدنبال خود بکشد، می توانست مردم عام و کوچک و بازار و حتی روشنفکران مذهبی را به شرکت در تظاهرات میلیونی فراخواند؛ اما امروزه خامنه ای باید از کمک سخنگویانی چون حسین شریعتمداری بهره جوید. خلاصه آنکه رژیم امروز نه توان بسیج دارد، نه قدرت مانور سیاسی، و نه همسایه اش صدام است. با توجه به این جوانب، سوال این است که آیا رژیم باید پروتکل را امضا کند یا نه؟

به نظر نگارنده، رژیم در بین دو تاکتیک در نوسان است. از یک سو، بحث می شود که اگر پروتکل امضا شود و موضوع به شورایی امنیت کشیده نشود وقت به اندازه کافی برای مانور ها و وقت کشی های بعدی می ماند. فشار از روی رژیم کم می شود، مساله سرنگونی از الویت و دستور کار خارج می شود و برنامه های کوتاه مدت اقتصادی به گردش در می آید. مخالفین این تز بحث می کنند که اگر امضا کنیم، آمریکا هار تر می شود، وجهه بین المللی ضد امپریالیستی رژیم خدشه دار می شود، ریزش در بین نیرو های خودی و انتظامی افزایش می یابد. و ادامه می دهند که آمریکا و انگلیس به هر جهت در نقطه ای نیستند که به ایران حمله نظامی کنند، تا دوسال دیگر مشغول انتخابات هستند، و تحریم اقتصادی به آن بدی ها هم نیست که به نظر می رسد.

تهدید در انتخاب راه دوم جریحه دار شدن غرور آمریکاست و جناح عقاب هایشان که مجاهدین خود را به آن تاکتیک وار نزدیک کرده اند می تواند رژیم را هرچه بیشتر ایزوله کند. جواب منفی دادن به امضای پروتکل برابر است با در آمدن اسم مجاهدین از لیست تروریستی، مسلح شدن ارتش آزادیبخش، و فعال شدن قوای دیپلماسی شورا در غرب. البته و درمقابل، رژیم هم کارت خود در فلسطین و عراق را بازی خواهد کرد.

مسلم اینست که تغییر نظام در ایران به دست آمریکا امکان پذیر نیست و اگر هم باشد هم از لحاظ منافع ملی باید مطرود شود، و هم از جایگاه باور به اصول دموکراتیک مردود است. به نظر نگارنده، همکاری دیپلماتیک با آمریکا و غرب برای تسریع سرنگونی یک

حرف است، و همبستري با آمريکا و غرب و در جلد اپوزيسيون عراقي و افغاني رفتن حرفي ديگر.

شايان توجه آنکه در چارچوب واژه هاي سخنگويان رژيم، منافع ملي مترادف است با منافع رژيم، چرا که رژيم بارها ثابت کرده است که براي حفظ بقاي خود به هيچ پرنسپي پاييند نيست. اين است مرز بين يک نيرو و جريان ملي-دموکراتيک با يک نظام و اندیشه ي وابسته و خود محور.

به هر روي، رد انتخاب اول، يعني قبول امضاي پروتکل، در بطن خود مي تواند نشانگر ضعف ايديئولوژيکي و ساختاري نظام هم محاسبه شده و باعث شود که دانشجويان و نهادهاي ديگري که به جناح خامنه اي نزديکتر هستند، واخورده شده و ريزش در بافت اجتماعي همسو با اين جناح هم نمايان شود- شايد براي حفظ آبرو است که خرازي مي گويد «فقط مي خواهيم مطمئن شويم که با امضای اين پروتکل از حقوقمان، که از جمله آنها توليد سوخت برای نيروگاه هايمن است، محروم نخواهيم شد». ولي حسين شريعتمداري به اين سادگي ها زير بار نرفته و با ارجاع به يکسري قوانين بين المللي مي گويد که «پذيرش آن جز تن دادن به زورگوييها و باجخواهيهاي آمريکاييها هيچ نتيجهاي ندارد».

سوال برسر اين است که آيا رژيم بار ديگر حاضر است تن به اين حقارت داده و زير بليط آمريکا برود، يا آنکه سعي خواهد کرد بر مبناي «بين اين ستون و آن ستون فرجي است»، بقاي خود را به دست شانس و اقبال بسپارد؟

علي ناظر- 1 اکتبر 2003
ديدگاه